

## زبان کهن آذربایجان\*

و.ب. هنینگ / بهمن سرکاراتی

هنگامی که عنوان مقاله‌ی حاضر را به اعضای هیئت رئیسه‌ی انجمن زبان شناسی پیشنهاد کردم، خوش‌بینانه بر این گمان بودم که می‌توانم درباره‌ی زبانی که روزگاری در آذربایجان بدان سخن گفته می‌شد فرضیه‌ای معقول ارائه کنم. متأسفانه مطالعات بعدی متقاعدم کرد که این کار میسر نیست: آگاهی ما در این باره از هر لحاظ ناقص است و معلوماتی هم که در دست داریم در بیشترین موارد اساسی با شک و تردید آمیخته است. بدین ترتیب، اگر چه عقل حکم می‌کند که سکوت اختیار کنم با این همه امیدوارم اجازه داشته باشم که مسئله را به صورت مشکلی ناگشوده طرح کنم و در ضمن به اطلاعاتی که تا کنون در دسترس بوده اندکی بیفزایم.

اینک چند قرنی است که شعبه‌ای از زبان ترکی در ایالات شمال غربی ایران، آذربایجان و زنجان، به صورت زبان عامه درآمده است. داستان چگونگی نفوذ تدریجی قبایل ترک نژاد به این مناطق و، به تبع آن، عقب‌نشینی و ناپدید شدن نهایی سکنه‌ی پیشین ناحیه و زبان آنها را مورخ ایرانی، سید احمد کسروی، از روی اسناد و آثار تاریخی پی‌جویی کرده است. جریان مذکور در سده‌ی یازدهم میلادی (قرن پنجم هجری) شروع شده و در آغاز سده‌ی شانزدهم (دهم هجری) به پایان رسیده است.<sup>۱</sup>

همه همداستان‌اند و در واقع هیچ‌گونه تردید جدی در این مورد وجود ندارد. که، پیش از ورود ترکان، مردم آذربایجان و زنجان نیز، همانند مردم سایر مناطق ایران، به زبان‌های ایرانی گفتگو می‌کردند. با توجه به نحوه‌ی پراکندگی گویش‌های ایرانی، می‌توان استنباط کرد که زبان گم‌شده‌ی آذربایجان به کدام گروه از زبان‌های ایرانی تعلق داشته است. در مشرق آذربایجان، در کوهستان‌های بلندی که کناره‌ی جنوبی دریای خزر را در بر گرفته‌اند و نیز در

\* اصل این مقاله به زبان انگلیسی تحت عنوان "The Ancient Language of Azerbaijan", *Transactions of the Philological Society*, 1954, pp. 157-177 چاپ شده و در تاریخ چهارم ماه دسامبر سال ۱۹۵۳ در انجمن زبان‌شناسی (انگلستان) قرائت شد.

۱) احمد کسروی، آذری یا زبان باستان آذربایجان، تهران ۱۳۰۴. درباره‌ی گویش آذری، که بنا به گفته‌ی برخی تا پایان سده‌ی شانزدهم میلادی در آن سامان رایج بوده است.

خودِ جلگه‌ی ساحلی، به ترتیب، زبان‌های تالشی و گیلکی و مازندرانی (طبری) رواج دارند و فراتر از رشته کوه‌های البرز، در حوالی سمنان، چندین گویش دیگر. در جنوب شرقی آذربایجان، در فاصله‌ی بسیار زیاد، با گروه گویش‌های مرکزی در نزدیکی اصفهان سروکار داریم که شعبه‌هایی از آن در سمت مشرق به سوی یزد و در سمت جنوب به سوی سیوند پراکنده‌اند. در همین سو، به فاصله‌ی نزدیک‌تری، در نزدیکی وفس، بین همدان و ساوه، اخیراً گروهی دیگر از گویش‌های محلی کشف شده است.<sup>۲</sup> در سمت جنوب در کوه‌های زاگرس، که ایران را از جلگه‌های عراق جدا می‌کند، گویش گورانی به جای مانده است و در سمت غربی‌تر، فراتر از مرزهای ایران در نزدیکی سرحد غربی ارمنستان قدیم، گویش زازا *zāzā*، که گویندگانش آن را *dimlī* می‌نامیدند، تا این اواخر زنده بوده و مطابق اطلاعاتی که در این باره داریم احتمالاً هنوز هم زنده است. همه‌ی این زبان‌ها، که می‌توان گفت از چهارسو آذربایجان را احاطه کرده‌اند، به گروه زبان‌های ایرانی شمال غربی تعلق دارند و به احتمال زیاد این حکم درباره‌ی زبان گم شده‌ی آذربایجان نیز صدق می‌کرده است.

زبان‌ها و گویش‌هایی که در بالا نام بردیم همه‌ی زبان‌های شمال غربی ایران را که تا زمان ما باقی مانده‌اند و درباره‌ی آنها اطلاعاتی در دست داریم در بر می‌گیرند جز زبان کردی که موضعی جداگانه دارد و بحث درباره‌ی آن از حیطه‌ی بررسی ما بیرون است. برخی از گویش‌های مذکور صورت کامل زبان‌های ادبی را به خود گرفته‌اند، نظیر گورانی که در نزد اهل حق، پیروان مذهبی پر ابهام و پیچیده، به عنوان زبان ادبی به کار می‌رفته و دارای ادبیات شایان توجهی است و یا گرگانی<sup>۳</sup> که اینک از بین رفته و متروک شده است ولی زمانی در کناره‌ی جنوب شرقی دریای خزر رایج بوده و زبان ادبی فرقه‌ای مسلمان یعنی حروفیه بوده است و مهم‌تر از همه طبری که از لحاظ پیشینه‌ی ادبی تقریباً با زبان ادبی فارسی برابری

(۲) محمد مقدّم، گویش‌های وفس و آشتیان و نقرش (ایران کوده، شماره‌ی ۱۱). تهران ۱۳۱۸. این رساله همچنین متضمن یادداشت‌های شایان توجه درباره‌ی یک گویش محلی کولی‌ها و زبان کردی جنوبی (موسوم به زند) و ترکی خلجی است.

(۳) دانش ما درباره‌ی گویش گرگانی - که تاکنون بیشتر به گزارش هوارت در متن‌های فارسی مربوط به فرقه‌ی حروفیه: HUARI, "Textes persans relatifs à la secte des Hourouffis" (*Gibb Mem. ser. ix*), 1909

متکی بود - با انتشار واژه‌نامه‌ی گرگانی (انتشارات دانشگاه تهران، شماره‌ی ۱۳۳)، تهران ۱۳۳۰، تألیف صادق کیا، بیشتر و عمیق‌تر شده است. یکی از ساخت‌های شایان توجه که در این گویش به جای مانده عبارت است از فعل سوم شخص مفرد و جمع وجه ترحمی *byndy/bndy* که با *bwyndyy* در زبان پارتی مطابقت می‌کند. برای اطلاع بیشتر درباره‌ی حروفیه ← H. RITTER, "Die Anfänge der Hurufisekte", *Oriens*, vii, 1954, 1-54.

می‌کند.<sup>۴</sup> با این وصف، همه‌ی این گویش‌ها در برابر تهاجم بی‌امان زبان رسمی کشور یعنی فارسی، که خود به گروهی دیگر، یعنی زبان‌های ایرانی جنوب غربی، تعلق دارد، در حال زوال‌اند.

از گویش‌هایی که هنوز در روستاها بدان‌ها گفتگو می‌شود برخی احتمالاً پیش از آن که جمع‌آوری و ضبط شوند از بین خواهند رفت. درست است که بعضی مناطق ایران از لحاظ گویش‌شناسی به‌طور نسبتاً کاملی مورد بررسی قرار گرفته‌اند، اما از توجه به مناطقی دیگر و، بیش از همه، ایالات شمال غربی ایران غفلت شده است. نه تنها درباره‌ی چند گویشی که از وجود آنها در گوشه‌های دور افتاده‌ی آذربایجان خبرداریم عملاً هیچ‌گونه اطلاعی در دست نیست، حتی به نواحی واقع بین استان آذربایجان و پایتخت، یعنی منطقه‌ای به مسافت تقریباً شصت و پنج فرسخ، توجهی نشده و این در حالی است که از آغاز مطالعات درباره‌ی گویش‌های ایران بیش از صد سال می‌گذرد. احتمالاً به علت وجود چنین کاستی‌ها در دانش ماست که در کار تعیین رابطه بین گویش‌های شمال غربی ایران هنوز هم با مشکلاتی بزرگ مواجه هستیم.

بر اثر پیشامدی نیک اینک این امکان برای من فراهم آمده که بتوانم درباره‌ی گویشی که در نزدیکی‌های آذربایجان، یعنی تقریباً در نیمه‌ی راه تهران به مرز کنونی این استان، بدان تکلم می‌کنند، مطالبی عرضه دارم. بدین گویش سه سال پیش به‌طور تصادفی در تاکستان برخوردارم.<sup>۵</sup> این قصبه، که قبلاً به سیا دهن معروف بود، حدوداً در پنج فرسخ جنوب غربی قزوین بر سر شاهراهی قدیمی، که آذربایجان را با مرکز منطقه‌ی شمالی ایران مرتبط می‌سازد، قرار دارد. برای یادداشت برداری فقط دو ساعت و نیم وقت داشتم و این فرصت کوتاه نیز از انواع مزاحمت‌ها فارغ نبود. در نتیجه، موادی که گردآوری کردم اندک و نارساست. متأسفانه، بعداً دیگر هرگز این امکان فراهم نشد که نکات مشکوک را بار دیگر مقابله و نقایصی را که به محض بررسی یادداشت‌هایم به هنگام فراغت به وجود آنها پی بردم رفع کنم. در واقع، اگر گویش مذکور، که می‌توان آن را گویش تاکستانی نام نهاد، دارای اهمیتی مسلم از لحاظ مطالعات تطبیقی زبان‌های شمال غربی ایران نبود ترجیح می‌دادم که

(۴) نمونه‌های قدیمی گویش طبری اخیراً به همت صادق کیا جمع‌آوری شده و مورد بررسی قرار گرفته است: واژه‌نامه‌ی طبری (ایران کوده، شماره‌ی ۹)، تهران ۱۳۱۶. محقق نامبرده همچنین متن طبری نصاب را منتشر کرده است.  
(۵) آشنایی با گویش مذکور را مدیون محبت‌های آقای هانیبال تهرانی هستم که شخص بسیار فاضلی است و از من دعوت کرد که از قزوین، شهری که بیش از اندازه مورد علاقه‌ی ایشان است، دیدن کنم.

مطالب گردآوری شده را به کناری نهم و درباره‌ی آنها سکوت اختیار کنم. در آن هنگام، اطلاع نداشتیم که پیش از این محققى دیگر، یعنی پروفیسور مینورسكى، ضمن مقاله‌ی خود تحت عنوان «تات» در دایرة المعارف اسلام، بدین گویش اشاره کرده است. پروفیسور مینورسكى در مقاله‌ی یاد شده چند واژه را، که به نظر او دارای ویژگی‌های ممیز این گویش هستند، ذکر و اظهار عقیده کرده است که گویش یاد شده به گروه لهجه‌های مرکزی ایران شباهت دارد. یادداشت‌های ما دو تن در همه‌ی موارد مطابقت ندارند. من باب مثال از پنج صیغه‌ی فعلی که پروفیسور مینورسكى ذکر کرده: *mīzānā* (می‌دانم)، *mīzānū* (می‌دانیم)، *mīzānindā* (می‌دانند)، *biškās* (نگاه کن) و *šī* (باید بروی)، دو مورد با آنچه من ضبط کرده‌ام تفاوت اساسی دارد، بدین ترتیب که صیغه‌ی اول شخص مفرد مطابق ملاحظات من به لاحق‌ه‌ی *-im* و صیغه‌ی اول شخص جمع به *-um* ختم می‌شود. مجموعه‌ی کامل لاحق‌ه‌های شخصی فعل مضارع در گویش تاجکستانی چنین است:

اول شخص مفرد	<i>-im</i>	دوم شخص مفرد	<i>-ī</i>	سوم شخص مفرد	<i>-e</i>
اول شخص جمع	<i>-um</i>	دوم شخص جمع	<i>-ā</i>	سوم شخص جمع	<i>-indā</i>

گویش دیگری که با تاجکستانی خویشاوند است در اشتهارد، روستایی در مجاورت تاجکستان، شناخته شده است. اما آشنایی با این گویش نه به طور مستقیم بلکه از طریق منبعی مکتوب حاصل شده است. ژوکوفسكى نسخه‌ای از فرهنگ فارسی برهان جامع در دست داشته که در سال ۱۸۴۴ میلادی در تبریز طبع شده بود. در حواشی این نسخه شخصی ایرانی لغاتی را به لهجه‌ای که از طریق دیگر شناخته نیست ضبط کرده و لهجه‌ی مزبور را به اشتهارد نسبت داده است. این لغات، که شمارشان به ۱۸۰ می‌رسد، به خط عربی نوشته شده‌اند و دارای اعراب کامل برای نشان دادن مصوت‌ها هستند، ولیکن چندان فایده از آنها حاصل نمی‌شود، چون بسیاری از این لغات تنها در تلفظ تفاوت‌های جزئی با واژه‌های معادل فارسی خود دارند. با این همه، در میان لغات مذکور شواهد کافی وجود دارد حاکی از این که لهجه‌ی مورد بحث به گویش تاجکستانی بسیار نزدیک است. ذکر دو واژه در اینجا کفایت می‌کند: واژه‌ی نخست *titiye* یا *titiye* (دختر)؛ (تاجکستانی: *titiye*) با حرف آغازین *t/* از نوع واژه‌های مخصوص این گروه گویشی است. نزدیک‌ترین شکل مشابه آن واژه‌ی محلاتی *ditīye* است. واژه‌ی دوم *burbunistin* به معنی «گریستن» (تاجکستانی: *birbanä stän*) دارای

۶. *Zukovskiy, Materiali*, vol. I, p. IX. لغات اشتهاردی در فهرست واژگان، جلد دوم، بخش اول، ذکر شده‌اند.

چهار ویژگی است: استعمال پیشوند *bi-* با مصدر؛ جزء آخر *-ästän*؛ قلب *br-* به *-rb* و سرانجام، کاربرد *-n-* به جای *-m-*، زیرا ریشه‌ی مصدر مورد بحث *bram-* است به معنی «گریستن».

اینک می‌پردازیم به یادآوری نکاتی چند که رابطه‌ی گویش تاکستانی را با دیگر زبان‌های شمال غربی ایران مشخص می‌سازد. نخستین نکته عبارت است از بقای جنس دستوری (مذکر و مؤنث) در این گویش. به من گفته بودند که در تاکستانی به گاونر *gāv* و به گاو ماده *māgāve* می‌گویند. این واژه‌ی اخیر، علاوه بر اینکه به اولش *mā* (صفتی کهن به معنی «ماده») افزوده شده، در پایان نیز دارای مصوت کوتاه *-e* است که می‌تواند نشانه‌ی جنس مؤنث کلمه باشد. در پایان نشستی که برای گردآوری و ضبط مواد تاکستانی داشتیم از بخت نیک با گویش‌وری هوشمند برخوردیم و توجه او را به تفاوت جنس دو کلمه‌ی یاد شده جلب کردم. او صریحاً به من گفت که زبان مادری او (تاکستانی) تفاوت جنس دستوری را حفظ کرده است و به عنوان مثال عبارت‌های زیر را ذکر کرد: *mārdāk bišō* (مرد رفت)، اما *zeinye bišīye* (زن رفت). در اینجا دو ساخت جداگانه از فعل لازم سوم شخص مفرد ماضی به کار رفته است. بعدها، هنگامی که به یادداشت‌های خود مراجعه کردم، چند شاهد دیگر نیز پیدا کردم<sup>۷</sup> که یکی از آنها نشان می‌دهد که این تفاوت جنس واژه‌ها محدود به تمایز معنایی نر و ماده نیست: *varā būmīā* (برف بارید) (تحت اللفظی: برف آمد). در این جا هم اسم و هم فعل دارای شناسه‌های مؤنث‌اند. تفاوت جنس دستوری در شمار کمی از زبان‌های شمال غربی ایران محفوظ مانده است. در میان گویش‌هایی که چنین تفاوتی را حفظ کرده‌اند و تا حدی به تاکستانی نزدیک‌اند می‌توان از گویش سمنانی و برخی از لهجه‌های مرکزی، نظیر فریزندی و جوشقانی، نام برد.<sup>۸</sup> در جزئیات، گویش تاکستانی بیش از همه با لهجه‌ی سمنانی هم‌آهنگی دارد. در سمنانی جمله‌ی «برف بارید» اتفاقاً در میان متن‌هایی که کریستن سن گردآوری کرده به صورت زیر آمده است: *vara... biāmiā*<sup>۹</sup>.

این عبارت، چنان که ملاحظه می‌شود، با جمله‌ی تاکستانی یاد شده تقریباً منطبق است. در موارد دیگر نیز گویش تاکستانی با سمنانی مطابقت دارد و برخی از این موارد به همان اندازه‌ی مورد پیشین حایز اهمیت است. سمنان در پنجاه فرسخی مشرق تاکستان قرار دارد. در نیمه راه بین این دو آبادی تهران، پایتخت ایران، واقع شده که به طرز ناهنجاری در حال

(۷) *čimi numāzīye bišīye* (نامزد من رفت)؛ *kärke bipārāsti* (جوجه پرید).

8) Lambton, *Three Persian Dialects*, P. 44.

9) *Le dialecte de Sāmnān*, p. 62, Line 3.

گسترش است و وجودش سبب شده است گویش‌هایی که بین سمنان و تاکستان رایج بوده‌اند از بین بروند.

گویش تاکستانی در عین حال وجوه مشترکی با لهجه‌های شمالی ایران نیز دارد و این هم‌آهنگی با گویش‌های شمالی بیشتر در ضمائر به چشم می‌خورد. جدول زیر شامل تقریباً همه‌ی ضمائر در گویش تاکستانی است:

	سوم شخص جمع	دوم شخص جمع	اول شخص جمع	سوم شخص مفرد	دوم شخص مفرد	اول شخص مفرد
ضمایر شخصی	anā	šumā	amā	av	ta	az
ضمایر شخصی متصل	-šun	-yun	-mun	-š	-i	-m
ضمایر ملکی	janā	šumā	čumā	jā	ištā	čimi
تالشی	čavon]	šima	čama	čaj	ištī	[čimī

در این میان، ضمائر ملکی از همه بیشتر درخور توجه‌اند. این ضمائر در زبان‌های شمال غربی بسیار به ندرت به کار می‌روند. در زبان فارسی نیز، که در محاوره با روستاییان محلی از آن زبان استفاده می‌شود، ضمائر ملکی وجود ندارد. از این رو، کاربرد آنها در گویش تاکستانی بی‌درنگ جلب توجه می‌کند. باید دانست که گاه ضمائر ملکی به صورت ضمائر شخصی در حالت غیر فاعلی نیز به کار می‌روند مثلاً در جمله‌ی čimi ištā ānidiyindā «مرا به تو نمی‌دهند» (در این جمله، ضمیر اول شخص ملکی čimi به جای ضمیر اول شخص در حالت مفعول صریح «مرا» و ضمیر دوم شخص ملکی ištā به جای ضمیر دوم شخص در حالت مفعول غیر صریح «به تو» به کار رفته است و فعل جمله ترکیبی است از پیشوند ā(n) و حرف نفی ni و فعل diyindā «می‌دهند»)، چنین کاربردی با اصل این ضمائر هم‌آهنگی دارد، چون ضمائر ملکی مورد بحث در واقع ترکیبی هستند از یک حرف اضافه‌ی قدیمی فارسی میانه یعنی ač (از) و حالات غیر فاعلی ضمائر شخصی که دیگر از کاربرد افتاده‌اند.<sup>۱۰</sup> اما کاربرد اصلی آنها به صورت ضمائر ملکی است: čimi sīgār (سیگار من)،<sup>۱۱</sup> kälā jāpiyār (کله‌ی پدر او)، čumā gālbār (در ما = در خانه‌ی ما).

ضمیرهای مشابه و قابل مقایسه با ضمائر ملکی تاکستانی تنها در یکی از زبان‌های

۱۰) قس. حالت‌های غیر فاعلی ضمیر سوم شخص در سمنانی ← CHRISTENSEN, p. 43

۱۱) piyār/piār حالت غیر فاعلی است از piā (پدر)؛ قس. piārpiā (پدرپدر = پدربزرگ)؛ piār•mpiā (پدربزرگ من) نظیر mayā (مادر)، mayum (مادرم)، mā•mayā (مادر مادرم)؛ zāmb•fā (برادر زن)، b•rā•rān (زن برادر). قس. CHRISTENSEN, Sāmnān § 80. لغت fir به معنی «فرزند، پسر» عجیب است.

شمال غربی ایران که تاکنون شناخته شده، یعنی تالشی، یافت می‌شود که در ناحیه‌ای در کناره‌ی دریای خزر، که بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته، به جای مانده است. ضمائر تالشی را که در آن گویش منحصرأً به صورت ضمیرهای ملکی به کار می‌روند در جدول بالا نشان دادیم؛ آنها از لحاظ ساخت با ضمائر ملکی در گویش تاکستانی یکسان هستند.

قرینه‌ی دیگری که از وجود رابطه‌ی نزدیک بین گویش تاکستانی و تالشی حکایت می‌کند صیغه‌های ماضی افعال است. در جدول زیر مجموعه‌ای از گونه‌های معمول فعل ماضی در گویش تاکستانی به ترتیب زیر داده می‌شود: صیغه‌های ماضی فعل لازم، صیغه‌های ماضی فعل متعدی، صیغه‌های ماضی فعل «بودن» بعد از واج‌های صدادار و صیغه‌های ماضی بعید یک فعل متعدی که متضمن صیغه‌های ماضی «بودن» به صورت فعل معین است:

نشستم	گفتم	بودم	گفته بودم
aništim	vātim	-veime	vātā-vīmā
aništiš	vāfi	-veiše	vātā-vī
aništ	vātiš	-ve	vātā-višā
aništimun	vātimun	-veimun	vātā-vīmun
aništeiyun	vātiyun	-veiyun	vātā-vīyun
aništinde	vātišun	-vinde	vātā- višun

جالب توجه‌ترین ویژگی صرف فعل در گویش تاکستانی عبارت است از همسانی صیغه‌های دوم و سوم شخص مفرد از لحاظ لاحقه‌های شخصی که احتمال مشتبه شدن آنها را با یکدیگر سبب می‌شود: aništiš (نشستی) در کنار vātiš (گفت)، veiše (بودی) در کنار vātā-višā «گفته بود». آنچه اکنون موجب تمایز بین این دو صیغه می‌شود عبارت است از حالت فعل از لحاظ لازم و متعدی بودن آن؛ ولی این تمایز نیز در حال کاهش یافتن است. چنان که در صیغه‌های اول شخص و دوم شخص جمع مشاهده می‌شود که افعال لازم لاحقه‌های شخصی افعال متعدی را وام گرفته‌اند. نمی‌توان حدس زد که فرق بین aništiš (نشستی) و vātiš (گفت) از لحاظ لاحقه‌های شخصی در آینده چگونه رفع خواهد شد.

در تشخیص اصل این ساخت‌های فعلی با هیچ مشکلی مواجه نیستیم. بدیهی است که فعل لازم از ترکیب اسم مفعول و ماده‌ی مضارع فعل «بودن» ساخته می‌شود، اما فعل متعدی از اسم مفعول و ضمائر متصل. آنچه در این میان توجه ما را به خود جلب می‌کند توافقی

است که بین صیغه‌های فعلی لازم در این گویش و صیغه‌های مشابه آن در زبان تالشی به چشم می‌خورد. در گویش تالشی صرف ماده‌ی مضارع «بودن» در ترکیب با حرف نفی *ne* چنین است: *nim* (نیستم)، *niš* (نیستی)، *ni(niye)* (نیست)، *nimon* (نیستیم)، *nion* (نیستید)، *nin* (نیستند). چنان که ملاحظه می‌شود بین صیغه‌های فعلی لازم در دو گویش از لحاظ صرف مطابقت اساسی وجود دارد و این همانندی بیش از همه در صیغه‌ی دوم شخص مفرد *-iš* «هستی» به چشم می‌خورد. چنین ساختی در زبان‌های ایرانی جنبه‌ی استثنایی دارد. درست است که گونه‌ی مشابه آن را به ندرت این جا و آن جا مشاهده می‌کنیم، مثلاً از زبان‌های ایرانی شرقی در سغدی و از زبان‌های جنوب غربی ایران در برخی از گویش‌های لارستانی در ساحل خلیج فارس<sup>۱۲</sup>، اما در زبان‌های شمال غربی ایران ساخت مذکور تاکنون تنها در گویش تالشی شناخته شده بود.

مسافت زیادی تا کستان را از ناحیه‌ای که زبان تالشی در آنجا گفتگو می‌شود جدا می‌کند و بخش اعظم این ناحیه را سرزمینی فراگرفته که در سرتاسر ایران دسترسی ناپذیرترین منطقه‌ی کوهستانی به شمار می‌آید. به احتمال قوی قلمرو زبان تالشی و گویش‌های نزدیک به آن در گذشته بیشتر از امروز به سوی جنوب در کوهستان‌ها و احتمالاً تا نزدیکی مرز خلخال و طارم علیا گسترده بوده است. از سوی دیگر می‌توان چنین انگاشت که حوزه‌ی گویش‌های وابسته به تاکستانی نیز از محدوده‌ی کنونی خود بیشتر به سوی شمال غرب، به طرف دره‌ی زنجان، امتداد داشته است. بدین ترتیب، محتمل است که در گذشته جریانی از انتقال آرام و یکنواخت از تالشی به تاکستانی وجود داشته، همچنان که احتمال دارد که انتقال مشابهی، به میانجی‌گری گویش‌هایی که اکنون از بین رفته‌اند، از تاکستانی به سمنانی، در جانب مشرق، و به برخی از گویش‌های مرکزی، از جانب جنوب، جریان داشته است. بدین سان، می‌توان گویش تاکستانی را به صورت واسطه‌ی العقدی در نظر گرفت که گروه‌های شمالی و شرقی و جنوبی زبان‌های ایرانی را به هم پیوند می‌دهد. این که گویش مذکور از لحاظ فوق در موضعی مناسب و طبیعی قرار گرفته از آنجا معلوم می‌شود که بین این گویش و زبان‌های گیلکی و طبری، که در مجاورت آن در جانب شمال و شمال شرقی قرار گرفته‌اند، بعضی ویژگی‌های مشترک به چشم می‌خورد. به عنوان مثال می‌توان از موارد زیر یاد کرد:

12) MANN, *Tâjik-Mundarten*, 127 Sq; IVANOW, *Gabri dialect*, 77; ROMASKEVIČ, "Lariego dialekt" (*Iraniskie Yaziki*, I, 1945), 41 et passim.



ترجیح کاربردِ پسوندِ -*ästän* در گویش‌های مذکور به صورتِ لاحقهِ ثانویِ مصدر<sup>۱۳</sup> (لاحقهِای که هرگز در تالشی به کار نمی‌رود)؛ وجودِ واژه‌ی کهن و تقریباً ابتدایی *vūye* (آب) در تاکستانی که می‌توان گفت در تمامی زبان‌های ایرانی فراموش شده ولی در گیلان به صورتِ *biya*<sup>۱۴</sup> در برخی از اسامی محل به جای مانده است.<sup>۱۵</sup>

اینک تاکستان را ترک کرده به خودِ آذربایجان می‌پردازیم. چنان که در آغاز این مقاله اشاره شد در این استان، که چند قرن است ترکی در آن به صورتِ زبانِ غالب در آمده، چندین جزیره‌ی گویشِ ایرانی در گوشه‌های دور افتاده به جای مانده است. معلوماتِ ما در این مورد بیش از اندازه ناقص است. ما هیچ یک از این گویش‌های به جای مانده را نمی‌شناسیم بلکه فقط شایعاتی درباره‌ی آنها شنیده‌ایم. در این مورد از سه نقطه نام برده شده است:

اول: هرزن کوه در زاویه‌ی شمالِ غربیِ استانِ آذربایجان، در منطقه‌ی مرزیِ قدیمِ بینِ ارمنستان و ایران، در جانبِ شمالِ غربیِ تبریز بینِ ساحلِ شمالیِ دریاچه‌ی اورمیه و رود ارس

(۱۳) *bitašāstān* (تراشیدن)، *biškāsāstān* (نگریستن)، *bičāšāstān* (چشیدن)، *birbanāstān* (گریستن)، *āgārdāstān* (برگشتن)، *ivazāstān* (رقصیدن).

(۱۴) *Biya-pas* و *Biya-pīš*. جای تردید است که از کلماتِ مصدر به *w/v* در گویش‌های دیگر لفظی با واژه‌ی مورد بحث ارتباط داشته باشند، نظیر *vō* در سنگسری (*CHRISTENSEN, II*) *vo*, (*Žukovskij*) *wō/vov*؛ واژه‌ی *wō/vov* در یزدی مطمئناً بازمانده‌ی کلمه‌ی *äp* (آب) است.

(*Hadank, Khunsār, LXXVI, n.; ANDREAS-CHRISTENSEN, 102 evōv; IVANOW, wuw.*)

(۱۵) همچنین *lüyas* (روباه) (طبری *luwās*، گذرخونی *luwos*)؛ [*IVANOW, A. O. IX, 367*]; *pilā* (بزرگ) *pilā-müš* «موش صحرائی» (گذرخونی *pilo-bowo* «پدربزرگ»؛ گیلکی *pille, pīle*؛ زازا *pīl, pīl*)؛ [*Hadank, 163*].

این کلمه را اغلب با واژه‌ی فارسی «پیر» یکی گرفته‌اند، قس اسم محلیِ دیلمی *Pilesuvār* (*Minorsky, Domination des Dailamites p. 3*)

چند واژه‌ی دیگرِ تاکستانی را که جالب توجه هستند، می‌توان به اختصار در اینجا ذکر کرد:

*āzirā* (دیروز)، *sārā* (پس فردا)، *čüst* (کفش)، *vayä* (عروسی)، *čälü* (پرستو)، *asbe* (سگ)، *gūyār* (گوساله)، *asif* (سیب)، *üz* (گردو)، *simär* (کاه)، *terzigä* (تگرگ)، *nimarij* (نیمروز)، *zārin* (بچه؛ جمع *zūrun*؛ قس کردی)؛ *geisin* (خیش؛ از *\*gav-āsın*)؛ *isbärz* (اسپرز)، *vak* (قلوه)، (قس تالشی *vek*)، *dīm* (چهره)، *mijik* (مژه) *bär* (در)؛ *xur* (خوب)، *gujil* (کوچک)، *peinä* (پهن)، *zur* (کود)، (قس تالشی *zür/zil*)؛ *āsbone* (صدای آسمان غرنه می‌آید)؛ قس تالشی *gurgur*)، *bikātān* (افتادن)، *miginim* (می‌افتم)، *az mugu biginim* (من خواهم افتاد)، *bijundān* (جویدن)، *müjünim* (جویدم)، *vīndān* (دیدن)، *dast üsindān* (دست ساییدن/زدن)، *ünsinim* (دست می‌زنم)؛ *ūsindim* (دست زدم)، *sozavīän* (سبز شدن، رشد کردن)، *sozaveime* (رشد کردم) (قس. فارسی «سبز بودن») *ādiyän* (دادن)، *āndim*، *āndey*، *āndiye*، *āndeyum*، *āndeyā*، *āndiyindā* (می‌دهم)، *eisäsindān* (آتش افروختن)، *eisāmašinim* (روشنش کردم).

(Araxes در منابع قدیم). در چند روستای این ناحیه، یعنی در هرزن و گلین قیه و بابر و معدودی دیگر، به یک گویش ایرانی سخن می‌گویند که می‌توان آن را هرزنی نامید<sup>۱۶</sup>. درباره‌ی این گویش در سطور پایین مطالب بیشتری خواهیم گفت.  
دوم: چند روستا در محال قراجه‌داغ، در شمال شرقی تبریز که درباره‌ی زبان آنها چیزی دانسته نیست.

سوم: چند روستا در محال خلخال، در حاشیه‌ی شرقی آذربایجان. این ناحیه دقیقاً منطقه‌ای است که انتظار می‌رود گویش‌هایی در آن یافت شود که مرحله‌ای از تغییر و انتقال تالشی به تاکستانی را در اختیار ما بگذارد. از این رو، مایه‌ی بسی تأسف است که ما درباره‌ی آنها چیزی نمی‌دانیم. اما در این مورد حداقل به صورت بالقوه منبعی وجود دارد که می‌تواند معلوماتی در دسترس ما بگذارد. می‌دانیم که کسروی در چاپ دوم کتاب معروف خود درباره‌ی زبان دیرین آذربایجان چند واژه از یکی از گویش‌های خلخال را نقل کرده است، ولیکن چاپ دوم این کتاب، که به سال ۱۳۱۷ در تهران منتشر شده است، به نظر نمی‌رسد که به کشورهای اروپایی رسیده باشد؛ در هر صورت، به رغم جستجوهای چند من موفق نشده‌ام که آن را به دست آورم.<sup>۱۷</sup>

بیست سال پیش، زبان شناسی سوئسی به نام دکتر امیل بائر Emil BAER، برای پر کردن

۱۶) دکتر ماهیار نوبی اخیراً قبلاً به زبان فارسی پیدا کرده و منتشر نموده است که تاریخ انتشار آن ۷۹۱ هجری است و ضمن آن نام روستایی که اینک معمولاً «هرزند» خوانده می‌شود به صورت هرزن نگاشته شده است. از این رو، دکتر نوبی نام «هرزنی» را برای گویش مورد بحث ترجیح می‌دهد. ← نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز، سال پنجم، شماره‌ی ۲، ص ۲۹-۳۸.

۱۷) در این فاصله، در سایه‌ی محبت یکی از دوستان در تهران نسخه‌ای از چاپ سوم زبان آذری کسروی را که به سال ۱۳۲۵ در تهران منتشر شده، تهیه کرده‌ام. چاپ اخیر احتمالاً بدون هیچ گونه تجدید نظری از روی چاپ دوم صورت گرفته و متأسفانه به صورت بسیار نامطلوبی طبع شده است، به ترتیبی که در اغلب موارد ناخواناست و پر از اغلاط چاپی. نمونه‌ی یکی از گویش‌های خلخال (بدون تعیین محل آن، احتمالاً شاهرود) در صفحات ۶۱-۶۲ کتاب به خط عربی بدون اعراب نوشته شده است. محتوای آن، که توصیفی کوتاه از موقعیت زبان شناختی خلخال است، از نظر موضوع مورد بحث چندان فایده‌ای ندارد. مطابق مطالب این بخش گویش‌های موسوم به تاتی در سرتاسر محال شاهرود و چند روستای کاغذکنان به جای مانده و مردم به آنها گفتگو می‌کنند، همه‌ی آنها با زبان تالشی قرابت دارند. تا آنجا که می‌توان دریافت، این عقیده از آنجا نشأت گرفته که در نمونه‌ی نقل شده برخی ویژگی‌های گویش تالشی دیده می‌شود (ištan «خود»، im «این» حالت اضافی مقدم که گاه به -i ختم می‌شود، حرف اضافه‌ی مؤخر -ki، ضمیر ملکی [čə[čh] «از آن او»). اما در نمونه‌ی یاد شده موارد فراوانی نیز یافت می‌شود که با تالشی اختلاف دارند؛ به‌ویژه در افعال (مثلاً؛ vojın [wvɔjn] «می‌خوانند»، gaf-žanin «گپ می‌زنند» bra [brh] «بود» [šɛrə] [šɛrə] رفت). لیکن بین شواهد ذکر شده و معادل‌های آنها در تاکستانی شباهتی به چشم نمی‌خورد. صیغه‌های فعلی مشابه افعال یاد شده در گویش تاکستانی به قرار زیر است: mājindā, zānindā, -ve, (bi)šō.

شکاف بزرگی که از حیث اطلاع بر احوال گویش‌های مذکور وجود دارد به اقدامی امیدبخش دست زد. وی در سال‌های ۱۹۳۲/۳۳ از هرزن و خلخال<sup>۱۸</sup> (اما نه از قراجه‌داغ) دیدن کرد و سپس برای مطالعه‌ی زبان‌های رایج در بخش ایرانی طوالش و گیلان و مازندران عازم آن نواحی شد. این محقق در دو «کنگره‌ی مستشرقین»، که در سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۸ در شهرهای رُم و بروکسل برگزار شد، درباره‌ی موادی که گردآوری کرده بود و نیز روشی که در بررسی‌های خود به کار گرفته بود مقاله‌هایی ارائه کرد. در کنگره‌ی دوم (که من در آن شرکت نداشتم) وی از زبان‌هایی که بررسی کرده بود شواهدی نقل کرد، لیکن متأسفانه این شواهد از گزارش‌های بحث‌ها که در خلاصه‌ی سخنرانی‌های کنگره‌ی مذکور به چاپ رسیده حذف شده است. در واقع، از مواد کلانی که محقق نام‌برده گردآوری کرده بوده تاکنون حتی یک کلمه یا یک عبارت نیز در دسترس عموم قرار نگرفته است. گزارش شده است که در اواخر جنگ دوم جهانی دکتر بائر در آلمان کشته شده و یادداشت‌های او ناپدید گشته است. لیکن اخیراً، از طریق پروفیسور مینورسکی، اطلاع حاصل شد که دکتر ژرژ ردار Georges Redard موفق شده است که مجموعه‌ی یادداشت‌های آن دانشمند را بیابد. اینک امید فراوان می‌رود که این یادداشت‌ها روزی به چاپ برسد، ولی تا زمان انتشار آنها ناگزیریم با آنچه می‌توان از طریق دیگر به دست آورد بسازیم.<sup>۲۱</sup>

از میان گویش‌های یاد شده یگانه‌گویی که می‌توانم اطلاعاتی درباره‌ی آن ارائه دهم گویش هرزنی و یا، به سخن دقیق‌تر، گونه‌ای از این گویش است که در روستای گلین‌قیه به آن تکلم می‌شود. در این روستا بود که نخستین بار محققان اروپایی از بقایای زبان‌های ایرانی در آذربایجان اطلاع حاصل کردند. لیمان هوپت C.F. LEHMANN-HAUPت، محققی که در سال ۱۸۹۸ شیبی را در روستای گلین‌قیه گذراند، متوجه گویش مخصوص آنجا شد و در گزارش سفر

۱۸) او در دو روستای دورافتاده ولیکن بزرگ و پر جمعیت، که در آنها گویش ایرانی تکلم می‌شد، به بررسی پرداخت (Atti, p. 237) .... در دره‌ی شاهرود، که یکی از پنج محال ناحیه‌ی کوهستانی خلخال است (Actes, p. 153).

۱۹) روش جغرافیایی-زبان شناختی در مورد بررسی گویش‌های ایرانی به کار گرفته شد:

Atti del xix Congresso interzionale degli orientalisti, Rome, 1938, 233-239.

20) "Zur Dialektologie Nordirans", Actes du xxè Congrès International des Orientalistes, Louvain, 1940, 153-157.

۲۱) اما در کنگره‌ی اخیر مستشرقین، که در ماه اوت سال ۱۹۵۴ در شهر کمبریج برگزار شد، پروفیسور ردار به من گفت که فقط بخشی از مجموعه‌ی دکتر بائر به جای مانده است. ملاحظات مربوط به گویش‌های آذربایجان از بین رفته است.

خویش، که آن را به سال ۱۹۱۰ منتشر کرد،<sup>۲۲</sup> توجه دانش پژوهان را بدان جلب کرد. در این گزارش چهار یا پنج واژه از گویش مذکور نقل شده که تنها دوتای آنها اهمیت دارند (härä «سه» و isba «سگ») و نیز جمله‌ای مرکب از دو کلمه‌ی ospe bindor که به غلط «اسب‌ها را بسته‌اند»<sup>۲۳</sup> معنی شده است، اما، در واقع، جمله‌ی نقل شده «اسب را ببندید» معنی می‌دهد. ospe در صیغه‌ی مفرد و bindor فعل امر دوم شخص جمع است.

شواهد یاد شده مجموع اطلاعاتی است که تاکنون درباره‌ی گویش گلین‌قیه به دست آمده است. در عوض، از هرزن، روستای مجاور گلین‌قیه، هفت کلمه در دست داریم که مرحوم محمد قزوینی به مینورسکی بازگو کرده و محقق اخیر آنها را در مقاله‌ی یاد شده‌ی خود در دایرة المعارف اسلام نقل کرده است.

این چند کلمه برای نشان دادن این نکته که بین گویش‌های گلین‌قیه و هرزن تفاوت‌هایی وجود دارد کفایت می‌کند. دو مورد از این کلمات را، که محمد قزوینی با معادل‌های فارسی و گلین‌قیه‌ای آنها ذکر کرده، در اینجا نقل می‌کنیم: berend = بودند، berut گلین‌قیه‌ای؛ šerindū = شدند، šerut گلین‌قیه‌ای.

از نکاتی که معروض افتاد می‌توان دریافت که ما به منبع جدیدی از اطلاعات دست یافته‌ایم که خوش‌بختانه از لحاظ حجم نیز قابل ملاحظه است.<sup>۲۴</sup> دست‌یابی بدین منبع تازه را مدیون محقق ایرانی، دکتر ماهیار نوابی، هستم که در دانشگاه تبریز به تدریس مشغول است. دکتر نوابی، که مدتی در مدرسه‌ی السنه‌ی شرقی به تحصیل و تحقیق مشغول بوده، با گشاده دستی تمام به من اجازه داد که از یادداشت‌های او، که در محل فراهم شده‌اند، و نیز از نسخه‌ی منقحی که از روی بخش بزرگ‌تری از مواد گردآورده‌ی خود ترتیب داده بود استفاده

22) *Armenine einst und jetzt*, i, 185 sq.

23) *Die Pferde sind, 'gebunden', angeschirrt*

۲۴) چاپ سوم زبان آذری کسروی نیز حاوی نمونه‌هایی از «زبان هرزند» است شامل ۱۷ جمله از محاورات روزمره (ص ۶۳-۶۴) و فهرست کوتاهی از واژگان (ص ۶۲-۶۳). هر چند، به علت رسم‌الخط کتاب (که خط عربی بدون اعراب است و گاه به طور تصادفی اعراب گذاری شده است)، برخی نکات بالاجبار همچنان مشکوک باقی می‌ماند، با این همه، می‌توان گفت که زبان شواهدی که کسروی نقل کرده با زبان مواد گردآوری شده‌ی دکتر نوابی سازگار و در واقع یکسان است. در این میان، آنچه عجیب می‌نماید عبارت است از نامشخص بودن شناسه‌های اول شخص جمع فعل مضارع (و نیز اول شخص مفرد فعل مضارع) مثلاً فعل التزامی Šnum (برویم)، (گلین‌قیه‌ای Šnum)؛ فعل مضارع (m) kwndwm (نه می‌کنیم)، (گلین‌قیه‌ای köndum)، اما (m) znswn (نه می‌دانیم) (گلین‌قیه‌ای zunusnum)؛ شاید غلط چاپی برای \*nznswn، فعل ماضی brwn(hth) [خواب] بودیم، (گلین‌قیه‌ای heta berum)؛ افعال ماضی متعدی zwnwsn<n<wrtmwn (می‌دانستیم) [فرار کردیم]، گلین‌قیه‌ای muna. در مورد همین نکته‌ی اخیر، در یادداشت‌های دکتر نوابی نیز تردید به چشم می‌خورد.

کنم. بدیهی است که انتشار مواد مذکور را، که نسبتاً جامع نیز هست، باید به عهده‌ی خودِ دکتر نوایی وا گذاشت، لیکن از راه لطف به من اجازه داده‌اند که از آنها مطالبی در این مقاله نقل کنم.

گوش گلین‌قیه به ناچار از ترکی، که زبانِ دومِ گویندگانِ این گویش است، شدیداً تأثیر پذیرفته است. در بسیاری از الفاظ همگون‌شدگیِ مصوت‌ها به چشم می‌خورد مثلاً در ümüta که معادلِ «آموختن» است، vörör «گذر کردن» که معادلِ «گذر» است. در سه واژه‌ی zunasna، vörösna و beramesna، که به ترتیب «می‌داند»، «می‌بارد» و «می‌گرید» معنی دارند، مصوتِ هجای ماقبلِ آخر در اصل یکی است که در اثر همگون‌شدگیِ مصوت‌ها در واژه‌های یاد شده به صورتِ u، ö و e در آمده است. صامت‌های ک/ k کامی شده چنان شدید از مخرجِ کام ادا می‌شوند که به ندرت می‌توان آنها را از صدای č/č تشخیص داد؛ از این روست که در یادداشت‌های دکتر نوایی هم لفظ kina و هم čina به معنی دختر یافت می‌شود و kölla و čölla به معنی «کردی». در این گویش، پس از مضافِ الیه، بیشتر ضمیر سوم شخص متصل می‌آید که بعد از مصوت‌ها -y- و بعد از صامت‌ها ژ و بین دو مصوت -j- است، مثلاً در موردِ kölö (کلاه) و yan (زن) داریم kölöy (کلاهش)، yanj (زنش) و kölöyja (کلاه اوست) -a- در پایانِ کلمه رابطه است. ضمیر سوم شخص متصل، چنان که یاد کردیم، به مضاف افزوده می‌شود هنگامی که پیش از آن مضافِ الیه مقدم آمده باشد؛ مثال: merde kölöy (کلاه مرد) یا bröri yanj (زن برادر). چنین ساختی بی‌تردید تحت تأثیر زبانِ ترکی رواج پیدا کرده است. به همین ترتیب، ضمائر ملکی čaman, ešde, avej, čama, šema، همراه ضمائر متصل به کار می‌روند، مثال: čaman yanma (زن من است)، ešde zunustar (دانش تو) -r- در آخر عبارت ضمیر متصل دوم شخص است). در اینجا صرفِ اسامی را می‌آوریم که در آن، به هر صورت، چند مورد وجود دارد که کاملاً روشن نیست:

حالت	مفرد	جمع
نامعین	merd (مرد)	yanöy (زن)
غیر فاعلی	merde	yanun
مفعولِ صریح	merde	yanune

حالت	مفرد	جمع
مفعولٌ فیہ	merdenda	(yanunenda)
مفعولٌ عنہ	merderi	yanuneri
مفعولٌ معہ	merdehun	(yanunchun)
حالتِ اضافه‌ی تبعیضی	-	yanunda

مشاهده‌ی این که چگونه یک زبان، پس از آن که دستگاه صرفی مفصل و پیچیده‌ای را که زمانی دارا بود به کناری می‌نهد، به جای آن، دستگاه صرفی جدیدی مشابه دستگاه پیشین اختراع می‌کند همواره شایان توجه است. در واقع، بسیاری از حالات صرفی یاد شده حالت‌هایی ساختگی‌اند که از الحاق اسم و حرف اضافه‌ی مؤخر ساخته شده‌اند. هنگامی این واقعیت به وضوح آشکار می‌شود که ضمیر متصلی به آخر اسم بچسبد. در چنین حالتی، ضمیر متصل پیش از حرف اضافه‌ی مؤخر ولی البته بعد از لاقه‌ی صرفی می‌آید. از این رو داریم: dösmönda (در دستم)، döslönda (در دست)، karjiri (از خانه‌اش؛ kar = خانه) karlenda (در خانه‌ات)، hamayjiri (از همه‌ی آن).

این ملاحظات نشان می‌دهد که حالت مفعول صریح در این گویش، که اغلب در صیغه‌ی مفرد با حالت غیر فاعلی مطابقت می‌کند، در حقیقت یک حالت صرفی ساختگی است. در واقع، حالت مذکور را هنگامی می‌توان تشخیص داد که اسم مختوم به مصوت باشد. در چنین موردی حالت مفعول صریح به -re ختم می‌شود ولی صیغه‌ی آن در حالت غیر فاعلی و حالت نامعین یکی است، مثال: kina (دختر)، که در حالت غیر فاعلی نیز به همان صورت kina ظاهر می‌شود، اما در حالت مفعول صریح به صورت kinare درمی‌آید. اما من دو نمونه به دست آورده‌ام که در آنها ضمیر متصل همراه با اسم در حالت مفعول صریح آمده است: grile (گردنش را) که عبارت است از giri (گردن) به اضافه‌ی -y- ضمیر متصل سوم شخص به اضافه‌ی لاقه‌ی مفعولی که ناهمگون شده است و عبارت xöyö eşde karille vörun kani (خدا خانه‌ات را ویران کند) که در آن karille (خانه‌ات را) ترکیبی است از kar (خانه) به اضافه‌ی ضمیر متصل دوم شخص (یعنی r- که اغلب به صورت -l- ظاهر می‌شود) و علامت حالت مفعول صریح.

در اینجا نمی‌توان درباره‌ی همه‌ی مسائلی که در گویش مذکور با فعل رابطه پیدا می‌کند بحث کرد. جدول زیر شامل همه‌ی گونه‌های اصلی فعل در ماضی مطلق و ماضی نقلی است:

دیده‌ام	دیدم	رفتم	رفته‌ام	نرفته‌ام
vimma	vindama	šerin	šerama	nema šera
villa	vindara	šeri	šerara	nera šera
vinja	vindaya	šera	šeraya	niya šera
vimmuna	vindamuna	šerum	šeramuna	nemuna šera
vinnura	vindaruna	šerur	šeranura	nenura šera
vinjuna	vindayna	šerut	šerayna	neyna šera

جدول فوق نشان می‌دهد که افعال متعدی از لحاظ صرف بر روی افعال لازم تأثیر گذاشته‌اند. صیغه‌ی ماضی نقلی فعل لازم šerama (رفته‌ام) کاملاً نظیر فعل متعدی vindama (دیده‌ام) صرف شده است. همچنین افعال ماضی نقلی beheš dama (بر خاسته‌ام) و nchetara (نخوابیده‌ای) و نیز افعالی که در شعر زیر به کار رفته‌اند:

vin nani zülferangin gune parišun berama  
hazrate Adam angin öso pašimun berama

ببین چگونه چون زلفانت در جان (؟) پریشان شده‌ام  
چون حضرت آدم اینک پشیمان شده‌ام.<sup>۲۵</sup>

افعال لازم در صیغه‌ی ماضی نظیر šerin (رفتم) معمولاً ساخت مشخص خود را، حتی در مواقعی که در عبارتی دو نوع فعل لازم و متعدی در کنار هم آمده است، حفظ می‌کند. مثال: šerim nāhāre hörma āmarin (رفتم، ناهار خوردم، آمدم). اما در برخی موارد مشاهده می‌شود که فعل لازم در صیغه‌ی ماضی مطلق گونه‌ی فعل متعدی را به خود گرفته است، مثال: vörörma (گذشتم)، mörja (مُرد).

در گویش مذکور، ماده‌های فعلی، که شمار نسبتاً زیادی از آنها را در اینجا آورده‌ایم، بسیار جالب توجه‌اند. در زبان‌های ایرانی میانه و بیشتر زبان‌های ایرانی جدید دو ماده‌ی فعلی، یعنی ماده‌ی مضارع و ماده‌ی ماضی، وجود دارد، اما در گویش گلین قیه سه ماده‌ی فعلی به کار می‌رود: مضارع، ماضی، التزامی و نیز یک گونه‌ی خاص برای فعل امر دوم شخص:

ریشه	مضارع	ماضی	التزامی	امر	
شدن	šend-	šer-	šun-	še	(a)
بودن	baw	ber	bun-	-	(b)

۲۵) در یادداشت‌های دکتر نوایی ترجمه‌ای از این شعر به چشم نمی‌خورد. از این رو ترجمه‌ای که در اینجا ارائه شده از روی حدس و گمان بوده است و جنبه‌ی قطعی ندارد. -angin (همانند) spā vorgangin a (سگ همانندگرگ است) - نمودار ساخت قدیمی تر \*angōn است؛ قس. فارسی میانه hngwn، سغدی nγwn.

(c)	da	dan-	dor-	dond-	dā	دادن
(d)	ka	kan-	körd-	könd-	kar	کردن
(e)	(bi)a	(bi)an-	ord- <sup>۲۶</sup>	-	ā-bar	آوردن
(f)	-	han- <sup>۲۷</sup>	hörd-	-	x <sup>w</sup> ar	خوردن
(g)	verar	-	vörörd-	-	wi-tar	گذشتن
(h)	-	-	vözörd- <sup>۲۸</sup>	vözörn	wi-car	گزاردن
(i)	-	yan-	yar-	yand-	jan	زدن
(j)	āsta	āstān	āstār <sup>۲۹</sup>	āstand-	ā-stan	ستاندن
(k)	vin	vin-	vind-	vinn	wain	دیدن
(l)	-	-	[hönd-] <sup>۳۰</sup>	hönn-	x <sup>w</sup> an	خواندن
(m)	-	zun-	zunust-	zunusn-	zan	دانستن
(n)	-	öš-	öt-	ötn-	wak	گفتن
(o)	-	heraš-	höröt-	hörödd-	fra-wak	خریدن
(p)	ri	-	ret- <sup>۳۱</sup>	rett-	raik	ریختن
(q)	-	duž- <sup>۳۲</sup>	-	dutn-	dauk	دوختن
(r)	-	hes-	het-	hett-	x <sup>w</sup> ap	خواهیدن
(s)	gén	gen-	got-	-	grab	گرفتن
(t)	[nšim] <sup>۳۳</sup>	-	nešt-	nešn-	ni-had	نشستن
(u)	-	fi-	fest- <sup>۳۴</sup>	fesn-	vid(?)	
(v)	[bend] <sup>۳۵</sup>	-	böst-	bösn-	band	بستن
(w)	-	-	nevešt-	nevešn-	ni-pais	نوشتن
(x)	-	-	höst-	hösn-	x <sup>w</sup> az-	
(y)	be	bez-	behešt-	behešn-	bar+haiz	برخاستن
(z)	-	-	-	vašn- <sup>۳۶</sup>	waxš	درخشیدن

۲۶) ماده‌های ماضی که به دو حرف صامت ختم می‌شوند در صیغه‌های ماضی متعددی معمولاً با حذف حرف صامت دوم کوتاه می‌شوند. از موادی که کسروی گردآوری کرده می‌توان مثال‌های زیر را ذکر کرد: <(wrj)> orja = (آورد)؛ <zwnwsl> zunusla = (می‌دانستی)؛ قس صورت‌های vimma و villa و غیره که در بالا ذکر شدند و خود گونه‌های کوتاه شده‌ی vind-ma و vinda-la و غیره می‌باشند.

۲۷) در مواد گردآوری شده به همیت کسروی hynm به عنوان اول شخص مفرد التزامی ذکر شده است (hnm? خوانده شود). (۲۸) گزاردن (نماز و غیره). قس. فارسی نو «گزاردن». (۲۹) خریدن.

۳۰) برگرفته از گونه‌ی hwnd در کتاب کسروی.

۳۱) قس vereta (مصدر؛ گریختن)؛ کسروی: wrtmun = veretmuna. (۳۲) دوختن.

۳۳) برگرفته از کتاب کسروی.

۳۴) «انداختن، پهن کردن (لحاف بر روی کسی) و پراکندن تخم، کاشتن» معادل «انداختن»، «گستردن» در فارسی، مثال: <ärtāndakiōy noxut festayna ya neyna festa> (آیا مردم آنجا نخود کاشته‌اند یا نه؛ ärtā «به آنجا»، ärtayri «از آنجا»، ärtānda «آنجا»، ärtāndaki «کسی در آنجا»، ärtāndakiōy صیغه‌ی جمع آن).

۳۵) برگزیده از ایمان هویت (قس bind که در صفحات پیشین مذکور افتاد).

۳۶) «درخشیدن، روشن بودن» (öšma vašna «ماه می‌درخشد» čore vašna «چراغ روشن است»).



ماده‌ی ماضی در این گویش ادامه‌ی ماده‌ی ماضی قدیم است و در توضیح ساخت آن با مشکلی روبه‌رو نمی‌شویم. ادامه‌ی تاریخی ماده‌های مضارع قدیم را اساساً در ماده‌ی التزامی و به‌طور کامل در ماده‌ی امر، که معمولاً گونه‌های بسیار کوتاه شده‌ای دارد، مشاهده می‌کنیم. اما در پایان برخی از ماده‌های مضارع (ردیف a تا f در جدول بالا) حرف n افزوده شده است که اصل آن چندان روشن نیست. حرف نون در پایان آن دسته از ماده‌های التزامی می‌آید که ریشه‌ی آنها به مصوت یا حرف صامت ناستواری ختم شود. احتمال دارد که این ماده‌های التزامی از نوع ساخت‌های جدیدی باشند که از روی ماده‌ی امر ساخته شده‌اند؛ برای مثال می‌توان از فعل ردیف (d) در جدول بالا یاد کرد که ماده‌ی مضارع قدیمی آن kar- می‌باشد که در فعل امر به صورت ka- کوتاه شده و از فعل امر ماده‌ی التزامی با افزودن حرف نون ساخته شده است. اولین فعل در جدول بالا نشان می‌دهد که ساخت مورد بحث (یعنی افزودن نون به آخر ماده‌ی التزامی) کاملاً جدید نیست، برای اینکه ماده‌ی التزامی -šun باید در زمانی ساخته شده باشد که ماده‌ی امر هنوز \*šū- بوده و به صورت کنونی -šc در نیامده بوده است.

از میان سه ماده‌ی فعلی مستعمل در گویش مورد بحث جالب توجه‌تر از همه ماده‌ی مضارع است که ظاهراً بر اساس ماده‌ی ماضی ساخته شده است. از این لحاظ گویش گلین‌قیه با بیشتر زبان‌های ایران غربی اختلاف دارد. این که ماده‌ی مضارع بر اساس ماده‌ی ماضی ساخته شده، با توجه به افعالی که در نیمه‌ی دوم فهرست بالا آمده، کاملاً روشن است؛ ولیکن توجیه ساخت برخی از افعالی که در اول فهرست آمده‌اند مشکل است. برای مثال، اگر فعل ذکر شده در ردیف (i) فهرست را در نظر بگیریم، در وهله‌ی اول می‌توان چنین انگاشت که ماده‌ی مضارع yand- از ماده‌ی التزامی yan- مشتق شده است نه از ماده‌ی ماضی -yar. با این همه، بعید می‌نماید که در ریشه‌های ضعیف‌تر ساخت ماده‌ی مضارع با آنچه در ریشه‌های قوی‌تر به چشم می‌خورد فرق اساسی داشته باشد. علاوه بر این، باید توجه داشت که مصوت ماده‌ی مضارع در هر موردی با مصوت ماده‌ی ماضی یکسان است. قاعده‌ی ساختن ماده‌ی مضارع را می‌توان به صورت زیر بیان کرد: هرگاه ماده‌ی ماضی در زبان ایرانی قدیم به t- ختم می‌شد و پیش از آن مصوت یا نیمه مصوتی می‌آمد، در آن صورت ماده‌ی مضارع در گویش گلین‌قیه با حذف حرف t به nd- ختم می‌شود؛ و هرگاه ماده‌ی ماضی در ایرانی قدیم به t ختم می‌شد و پیش از آن حرف صامتی می‌آمد، در آن صورت ماده‌ی مضارع در گلین‌قیه‌ای به همان حرف صامت- در صورتی که هم‌چنان باقی

مانده باشد. ختم می‌شود به اضافه‌ی حرف *-n*، در غیر این صورت ماده‌ی مضارع به *-tn* یا *-tt* ختم می‌شود.

اصل این ماده‌های مضارع را می‌توان در صفاتِ فاعلیِ مختوم به *-nt* پیدا کرد که در گویش گلین‌قیه قاعدتاً از ماده‌ی ماضی ساخته می‌شوند: *šeranda* (شونده)، *doranda* (دهنده)، *kördanda* (کننده)، *yaranda* (زننده) و غیره. گونه‌های مذکور به هنگام ساختن ماده‌ی مضارع به شدت کوتاه می‌شده‌اند به ترتیبی که ماده‌ی مضارع کنونی را از لحاظ زمانِ فعل در اصل می‌توان یک صیغه‌ی مرکب فرض کرد: مانند عبارت «من رونده‌ام» به جای «می‌روم». بدین‌سان، حروف پایانی ماده‌ی مضارع را، که به صورت‌های مختلف *-n*، *-d*، *-nd* (اغلب در اثر همگون سازی به صورت *t*) ظاهر می‌شوند، باید چنین توجیه کرد که همه‌ی آنها در اثر جانیشینی *-nd* در آخرِ گروهی از صامت‌ها به وجود آمده‌اند.

امیدوارم این شرح توانسته باشد اطلاع‌گونه‌ای در باره‌ی وجوه مشخصه‌ی گویش گلین‌قیه - که می‌توان آن را نمونه‌ی بارزِ گروهِ گویشی هرزنی به حساب آورد - به دست بدهد. اینک پرسشی مطرح می‌شود: آیا هرزنی آخرین گونه‌ی بازمانده از زبانی است که زمانی در آذربایجان بدان گفتگو می‌شد؟ پاسخ دادن بدین پرسش چندان آسان نیست. اولین معیار تشخیصی که باید به کار بست عبارت است از چند تحولِ آوایی که می‌توان گمان برد که ویژگی‌های بارزِ زبانِ دیرینِ آذربایجان محسوب می‌شده‌اند و مهم‌ترین آنها همان تحول *fr* ایرانی به *hr* و تبدیل *d* در میانِ دو مصوت به *r* بوده است. لغاتِ دخیلِ ایرانی در زبانِ ارمنی، که از ایالتِ مجاور آن سرزمین، یعنی از آذربایجان، بدان زبان وارد شده‌اند، وجود چنین تحولاتِ آوایی را ثابت می‌کند. شواهدِ موردِ نخست، یعنی تحولِ *fr* به *hr*، به اندازه‌ی کافی در هرزنی وجود دارد، اما در این مقام دارای ارزش و اهمیتِ چندانی نیست؛ زیرا این تحولِ آوایی را حداقل در نیمی از زبان‌های شمالِ غربی ایران مشاهده می‌کنیم. موردِ دوم، یعنی تحولِ *d* در میانِ دو مصوت به *r*، متأسفانه در این گویش وجود ندارد. درست است که *t* در میانِ دو مصوت و نیز هنگامی که بعد از مصوت می‌آید مطابقِ قاعده در گویش هرزنی به *r* تبدیل می‌شود و در بسیاری از لغاتی که به عنوانِ شاهد ذکر کرده‌ایم چنین تحولی دیده می‌شود، ولی نباید این مورد را با تحولِ موردِ نظر یعنی تبدیلِ *d* به *r* درهم آمیخت، گرچه اغلب چنین کرده‌اند. *d* در میانِ دو مصوت در هرزنی یا حذف می‌شود یا به صورتِ واجِ غلطان در می‌آید. در گویش هرزنی فقط یک شاهدِ مطمئن داریم که در آن *d* تبدیل به *r* شده و آن عبارت است از *arina* (آدینه) و این لفظ احتمالاً یک لغتِ دخیل است. یک شاهدِ

مشکوک نیز عبارت است از لفظی که به معنی «زیر» به کار می‌رود و آن را در ترکیب *ružare* (مغرب) مشاهده می‌کنیم که تحت‌اللفظی «خورشید-زیر» (*ruž* = خورشید) معنی می‌دهد و نیز در قید *parare* (پایین) که در مقابل *parpa* (بالا) به کار می‌رود. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت که لفظ *-are* «زیر» معنی می‌دهد و بازمانده‌ی ایرانی باستان *adari* به همان معنی است. اما این واژه خود در هجای دوم دارای *r* است لذا نمی‌توان با اطمینان ادعا کرد که *r* در لفظ *-are* بازمانده‌ی *d* قدیم است.

اینک باید مسئله‌ی ارتباطِ هرزنی با دیگر زبان‌های ایرانی گروه شمال غربی را در نظر بگیریم. مسلم است – و این نکته را پیش از این دکتر بائر نیز متذکر شده است – که گویش هرزنی با زبان تالشی ارتباط نزدیکی دارد.<sup>۳۷</sup> این ارتباط می‌توانست بسیار نزدیک باشد هرگاه تالشی – که حالیه بر اثر حذف *r* و هم‌هی حرف‌های دندانی و دیگر صامت‌ها در وسط کلمه گونه‌های کوتاه‌تری را نشان می‌دهد – زمانی در تحول *t* به *-r*، که صفتِ ممیزه‌ی گویش هرزنی است، سهیم می‌بود. در واقع، گزارش شده است که واژه‌هایی که چنین تحولی را نشان می‌دهند در جنوبی‌ترین گویش تالشی، که در اسالم به آن گفتگو می‌شود، به چشم می‌خورند.<sup>۳۸</sup> باید توجه داشت که زبان تالشی نیز مانند گویش هرزنی دارای ماده‌ی مضارعی است که بر اساس ماده‌ی ماضی ساخته شده است. گونه‌های تالشی تاکنون درست توضیح داده نشده‌اند و در واقع این گونه ماده‌های مضارع تالشی را فقط می‌توان به یاری مواد هرزنی توضیح داد.<sup>۳۹</sup>

از سوی دیگر، هرزنی با گویش زازا *zāzā* خویشاوندی نزدیک دارد. از وجوه مشترک این دو گویش می‌توان موارد زیر را ذکر کرد: وجود دو صیغه‌ی اصیل جمع در هر دو زبان، حرف

<sup>۳۷</sup> از سوی دیگر قرآینی هست حاکی از اینکه گویش‌های هرزنی و شاهرودی آذربایجان با تالشی بحر خزر خویشاوندی نزدیک دارند. (*Actes*, pp. 155 sq)

<sup>۳۸</sup> B. V. Miller, *Talīšskiy Yazik*, 1953, p. 261;

وجود دو واژه‌ی *šr (= ser «رفت»)* و *brh (= bera «بود»)*، که قبلاً ذکر شد، ثابت می‌کند که این تحول، یعنی تبدیل *t* به *r*، در گویش خلخالی نیز، که کسروی نمونه‌های خود را از آن گویش آورده، معمول است.

<sup>۳۹</sup> چنان که B.V. Miller در آخرین اثر خود ماده‌ی مضارع تالشی *votedam* یا گونه‌ی کوتاه‌تر آن یعنی *vottam* (می‌گویم) را به شرح زیر توضیح داده است: فعل مورد بحث ترکیبی است از مصدر *vote* و حرف اضافه‌ی مؤخر *da* «در» و صیغه‌ی مضارع «بودن»: (*Talīšsky yazik*, p. 146). اما خود می‌لر، به هنگام بحث درباره‌ی حروف اضافه در زبان تالشی (همان، ص ۸۶-۸۸) متعرض چنان حرف اضافه‌ای در تالشی نمی‌شود (در تالشی فقط *di* به معنی «با» و حرف اضافه‌ی مؤخر *ada* به معنی «در» وجود دارد که ساخت فعلی مورد نظر نمی‌تواند از ترکیب آنها حاصل شود. بدیهی است که در این زبان پیشوند فعلی *da* نیز به کار می‌رود).

اضافه‌ی مؤخر در حالتِ مفعولٌ عنه که در هرزنی *-ri* و در گویش زازا *-rā* است، حرفِ نفی به کار رفته در لفظِ <sup>۴۰</sup> *čín (ya)* (آن نیست) معادلِ *činyā* و *činyō* به همان معنی در زازا؛ وجودِ واژه‌های مشترکِ خاص در هر دو گویش مانند هرزنی *öšma* (ماه) معادلِ زازا *āšma*؛ نزدیک‌ترین واژه‌ی خویشاوند در این مورد عبارت است از تالشی هم به *ovšim* (ماه) <sup>۴۱</sup>؛ هرزنی *vašna* (می درخشد)، زازا *vāšena* به همان معنی؛ ریشه‌ی فعلی *gen-* هم به معنی «گرفتن» و هم به معنی «افتادن» در هر دو گویش <sup>۴۲</sup>؛ صفتِ *rau* (تند، سریع) در هر دو گویش؛ هرزنی *vondor-* (ایستادن)، زازا *vindār-* <sup>۴۳</sup> و وُفسی *vender-* <sup>۴۴</sup>، فعلی که در زبان‌های ایرانی میانه نیز به کار رفته است. <sup>۴۵</sup> آنچه ذکر شد گزینه‌ی کوچکی است از همسانی‌های فراوان که می‌توان به تفضیل ذکر کرد. با توجه به شواهد یاد شده، تردیدی باقی نمی‌ماند که هرزنی در موضع میانه بین گویش‌های تالشی و زازا جای می‌گیرد.

نتیجه‌گیری مذکور با موقعیت کنونی این سه زبان از نظر جغرافیایی سازگار می‌نماید، بدین ترتیب که هرزنی در موضع میانه بین زبان تالشی در مشرق و گویش زازا در منتهی‌الیه مغرب قرار گرفته است. اما باید یادآوری کرد که این جلوه‌های ظاهری فریبنده‌اند. چون به یقین می‌دانیم که گویش زازا، که حالیه ارتباطش با زبان‌های خویشاوند به کلی قطع شده، از طریق مهاجرت‌های پیاپی گویندگان آن به محل کنونیش، در مشرق ترکیه، منتقل شده است. بر مبنای دلایل تاریخی و زبان‌شناختی، محققان کوشیده‌اند تا ثابت کنند که گویش زازا

۴۰ این واژه در نمونه‌ی ذکر شده در کتاب کسروی چندبار به صورت *čynyh* آمده است.

۴۱ این واژه را اینک می‌توان با واژه‌ی *ūšmā* (ماه) در گویش کرینگان مقایسه کرد.

۴۲ همچنین در گویش کرینگان.

43) Hadank, *zāzā*, 138, 273, 361, 378.

*vindar* به معانی *stehen bleiben* (بی‌حرکت ایستادن)، *stillstehen* (ایستادن، توقف کردن)، *anhalten* (نگه داشتن)، *bleiben* (ماندن)، *warten* (منتظر بودن). گونه‌های مشابه با این فعل (اما با حرف آغازین *m*) در گرگانی هم به کار می‌رود.

۴۴ م. مقدم، گویش‌های وفس و آشتیان و نفرش، ص ۹۷. مصدر *venderdan*، فعل امر *hāwender*، فعل ماضی *hāwenderd* و همان گونه در روستاهای مجاور (قس. گونه‌ی *vandarda*، همان، ص ۱۲۷) معادلِ فارسی «ایستادن» [به شواهد فوق باید گونه‌ی *vendārdan* در گویش کرینگان را نیز افزود].

۴۵ پهلوی زبور *qayyāmā=wndlty*، *(durans, permanens)*، کتیبه‌ی شاپور ساسانی، روایت پارتی، سطر ۱۷: *RB >y>ztn wydršn `BDt* در اثر همگون شدگی *-nd-* به *-nn-* در فارسی میانه‌ی مانوی *wnyr* (باقی ماندن برای همیشه)؛ که صیغه‌ی متعدی *wyn>r* «قرار دادن، ثابت نگه داشتن» (همچنین پهلوی *wyn>l*، پهلوی زبور *wn>lty*، پهلوی کتیبه‌ای *wn>l*) را نمی‌توان به آسانی از آن جدا انگاشت. از اشتقاق *wnyr* از ریشه‌ای به صورت *-nar* به دشواری می‌توان دفاع کرد. cf. *ZIT*., ix, 206; Bailey, *JRAS*, 1953, p. 106.

شعبه‌ای از زبان قدیم دیلم بوده است، سرزمینی کوهستانی که در وسط کوه‌های بلند کرانه‌ی جنوبی دریای خزر واقع شده است.<sup>۴۶</sup> اگر محل اصلی گویش زازا دیلم بوده (در جانب شمال و شمال شرقی تاکستان)، در آن صورت ناگزیر باید چنین فرض کنیم که هرزنی نیز زبانی است جابه‌جا شده و جایگاه اصلی آن در جانب جنوب شرقی تالش، در محلی بین آن ولایت و سرزمین قدیمی گویش زازا، در دیلم، بوده است. چنین فرضیه‌ای می‌تواند پاسخ‌گوی بسیاری از مشکلات باشد. برای مثال، با پذیرش این فرضیه، به مجموعه‌ای کامل از زبان‌هایی دست می‌یابیم که در آنها ماده‌ی مضارع به کمک پسوند *-n* یا *-nd* ساخته می‌شود یعنی زبان‌های تالشی، هرزنی، زازا، بخشی از گیلکی و طبری و برخی از گویش‌های نزدیک سمنان.<sup>۴۷</sup> علاوه بر این، از شخصی موسوم به ویلسون S.G. Wilson، که در آغاز قرن حاضر سرپرست کلیسای پرسبیتری آمریکایی در تبریز بوده، گزارشی در دست است حاکی از این که مردم هرزن را نادرشاه کمی بیش از دوست سال پیش از ناحیه‌ی تالش به محل سکونت فعلی‌شان کوچانده است.<sup>۴۸</sup> به چنین گزارشی در حالت عادی می‌توانستیم با نظر انتقادآمیز بنگریم،<sup>۴۹</sup> اما در این مورد خاص چون گزارش یاد شده با شواهد زبان شناختی توافق دارد، می‌توان آن را به صورت تأییدی بر صحت فرضیه‌ی یاد شده تلقی کرد.

از این بحث با دست‌های خالی برمی‌گردیم. گویش‌هایی که گمان می‌رفت آخرین بقایای زبان کهن آذربایجان بوده باشند در بررسی دقیق‌تر معلوم می‌شود که در زمان‌های اخیر از مناطق دیگر بدین ایالت راه یافته‌اند. همچنین شواهد مکتوبی که کسروی از آثار فارسی جمع‌آوری کرده است متأسفانه نمی‌تواند مشکلی را بگشاید. هیچ اطلاع قطعی و مسلمی در دست نیست. مهم‌ترین این شواهد<sup>۵۰</sup> رباعیاتی هستند که در سده‌ی چهاردهم میلادی به گویش اردبیلی سروده شده‌اند.<sup>۵۱</sup> اما باید دانست که اردبیل در حاشیه‌ی آذربایجان، نزدیک تالش، قرار گرفته است و از پیش نشان داده شده که لهجه‌ی رباعیات مذکور به زبان تالشی

(۴۶) نک. بحث مبسوط در مقدمه‌ی کتاب هادانک درباره‌ی گویش زازا:

Hadank, zāzā; cf. Minorsky, *Domination des Dailamites*, 17; *BSOAS*, xi (1941), pp. 86-89.

47) cf. Hadank, *ibidem*, p. 23.

48) see Hadank, *ibidem*, p. 5.

(۴۹) مثلاً به خود من نیز در تاکستان گفتند که مطابق سنتی محلی مردم این قصبه (تات‌ها) از جای دیگری به محل کنونی‌شان مهاجرت کرده‌اند، ولی کسی نمی‌دانست که مهاجرت اهالی از کجا و در چه تاریخی اتفاق افتاده است.

(۵۰) چاپ سوم آذری تألیف کسروی حاوی اشعار دیگری به لهجه‌های گوناگون است که از جُنگ‌های متعدد نقل شده و بعضی از آنها بسیار شایان توجه است (ص ۵۴-۵۹). متأسفانه محل دقیق گویش‌هایی که اشعار مذکور بدان‌ها سروده شده، از نظر موقعیت جغرافیایی تعیین نشده است.

(۵۱) سلسله‌النسب صفویه، ص ۲۹-۳۲؛ کسروی، آذری، چاپ اول، ص ۳۱-۴۲؛ چاپ سوم، ص ۳۶-۴۶.

نزدیک است.<sup>۵۲</sup> خلاصه‌ی مطلب اینکه گویش‌هایی که ما در این مقاله بدان‌ها اشاره کردیم – تالشی و هرزنی و خلخال‌ی و تاکستانی – همگی در مرز آذربایجان قرار دارند؛ اما درباره‌ی زبانی که روزگاری در خود آذربایجان بدان گفتگو می‌شده هیچ‌گونه اطلاعی نداریم.<sup>۵۳</sup> □



52) Miller, *Tal. yazik*, pp. 254-263.

پس از دیدن کتاب میلر (که به سال ۱۹۵۳ منتشر شده است)، از تصمیم خود مبنی بر ارائه‌ی تجزیه و تحلیل مفصلی زبان رباعیات مورد بحث منصرف شدم. باید خاطر نشان کرد که واژه‌ی drd(h)-žr بازمانده‌ی واژه‌ی پارتی مانوی drdjd (درد زده، رنجور) است (قس. šarmjd، شرم زده) و واژه‌ی žyr (زندگی) بازمانده‌ی واژه‌ی پارتی مانوی jyd است. احتمالاً مورد دیگر از تحول d به r در واژه‌ی gwrym (من گوی چوگان هستم) مشاهده می‌کنیم. البته این شاهد اخیر فقط از طریق بازسازی متن (که از نظر قافیه ضروری است) به دست می‌آید. واژه‌ی nwštym قرائت نادرستی از n-dštym؛ قس. تالشی daže (Miller, *Tal. Teksti*, p. 217)، گلین‌قیه‌ای dösdöm dašna (دستم درد می‌کند)، احتمالاً یغناپی daxš. واژه‌ی wyyn به معنی «ندا» از اصل ترکی است (= کاشغری oyan)

Houtsma, *Glossar*, p. 7. etc.

۵۳) ملحقه‌ی رساله‌ی روحی انارجانی (سده‌ی شانزدهم میلادی)، که عباس اقبال توجه محققان را بدان جلب کرده (یادگار، سال دوم، شماره‌ی ۳، ص ۴۳-۵۰) و متن کامل آن را محمد مقدم منتشر کرده است (یک سند تاریخی از گویش آذری تبریز، ایران کوده، شماره‌ی ۱۰، سال ۱۳۱۷)، برخلاف آنچه ادعا شده، به هیچ‌گوشی نوشته نشده بلکه به یک نوع زبان عامیانه (در حقیقت بیش از حد عامیانه) و کوچه و بازاری و محاوره‌ای فارسی نگاشته شده است و هیچ رابطه‌ای با مسئله‌ی زبان کهن آذربایجان ندارد.